بیمن صنائع مکین و مکان بفضل خالق زمین و زمان اعنی
رباعیات
بابرکات
۱۳۱۰
هفت بند
نعتیه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم
در مطبع انصاری واقع دهلی بطبع تزئین اهل جهان شد

مختصر فہرست کتب مطبع رحیمی انصاری دہلی

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
قرآن شریف		**کتب تفاسیر**	
حمائل شریف مصرا۔ یہ قابل دید اور انوکھی سب سے نرالی بے نظیر حمائل جو نفس الامر ہر طرح کی عمدگی میں ضرب المثل اور کحل الجواہر حضرت انسان کے لیئے بلکہ حور و غلماں کے لیئے بھی توتیائے چشم ہے مدد غیبی اور مالک مطبع کی علو ہمتی سے طبع ہو کر بموجب درج ذیل ہدیہ کیجاتی ہے ۔ کاغذ سفید بلا حاشیہ غیر مجلد علاوہ محصول	[illegible]	تفسیر بیضاوی برحاشیہ جلالین مصری قیمت	[illegible]
ایضاً حاشیہ غیر مجلد علاوہ محصول	[illegible]	تفسیر ابن عربی قیمت	[illegible]
ایضاً کاغذ نیلگوں غیر مجلد علاوہ محصول	[illegible]	تفسیر کبیر مصری قیمت	[illegible]
قیمت جلد سادہ	۸ر	تفسیر جامع البیان قیمت	[illegible]
ایضاً نقرہ	۱۲ر	ترجمان القرآن اردو حصہ اول قیمت	[illegible]
ایضاً طلائی	[illegible]	ایضاً حصہ دوم از سورۂ آل عمران تا آخر سورہ نسا قیمت	[illegible]
قرآن شریف مترجم بخط گجراتی۔ یہ قرآن شریف اہل گجرات وبمبئی وغیرہ کی سہولت کیواسطے چھاپا گیا ہے مطبع انصاری دہلی کے علاوہ بمبئی کے نامی تاجروں سے بھی ملتا ہے قیمت بہت ہی کم رکھی گئی ہے یعنے	[illegible]	ایضاً حصہ سوم از سورۂ مائدہ تا آخر سورۂ انعام قیمت	[illegible]
قرآن شریف مترجم بترجمہ لفظی و برحاشیہ تفسیر حسینی فارسی قیمت	[illegible]	ایضاً حصہ چہارم از اعراف تا ختم پارۂ واعلموا قیمت ...	[illegible]
قرآن شریف مترجم ترجمہ شاہ عبدالقادر صاحب مع موضح القرآن قیمت	[illegible]	ایضاً حصہ پنجم از یعتذرون تا آخر سورہ یوسف قیمت	[illegible]
ایضاً کاغذ فلسکیپ قیمت	[illegible]	ایضاً حصہ ششم از سورۂ رعد تا آخر سورۂ نحل قیمت	[illegible]
قرآن شریف تقطیع خورد دو ترجمہ ایک فارسی شاہ ولی اللہ صاحب کا دوسرا اردو شاہ عبدالقادر صاحب کا	[illegible]	ایضاً حصہ اخیر پارۂ تبارک و عم قیمت	[illegible]
پارہ الم مترجم بہت جلی و برحاشیہ تفسیر تیسیر البیان اردو	[illegible]	تفسیر عزیزی فارسی پارۂ عم قیمت	[illegible]
پارہ الم و عم ہر دو مترجم قیمت فی پارہ	۱۲ر	ایضاً پارہ تبارک الذی قیمت	[illegible]
		ایضاً دو پارہ اول قیمت	[illegible]
		تفسیر فوز الکبیر لاہوری	۵
		کتب حدیث	
		بخاری شریف مع شرح فتح الباری قیمت	[illegible]
		بخاری شریف مصطفائی قیمت	[illegible]
		مقدمہ فتح الباری قیمت	[illegible]
		مسلم شریف مع شرح نووی قیمت	[illegible]
		ایضاً کاغذ حنائی قیمت	[illegible]
		سنن ترمذی بہت صحیح قیمت	[illegible]

المنة لله که در عهد دولت مهد ماه نگین مهر تمکین

اعلیٰ حضرت نظام الدوله نظام الملک آصفجاه فتح جنگ

میر محبوب علی خان بهادر

اورنگ زیب کشور فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن دام سلطنته

رباعیات بابرکات نظم دل آویز اسماء الحسنی

۱۳۱۰ھ ۱۳۱۰ھ

من تصنیف شریف کرم آمود راجه محبوب نواز ونت بهادر

۱۳۱۰ ۱۳۱۰

جامع فضل علم و عمل والا نژاد جبرئیل زنده دل گردهاری پرشاد باقی

۱۳۱۰ ۱۳۱۰

با معان نظر مرکز دائره فضائل بیقیاس میرزا ابو
الفضل مولانا عباس شروانی و نگرانی و بذل جهد عمدة
الفضلا ماهر علوم منقول و معقول مولوی محمد عبد الحمید
دهلوی بکمال صحت در مطبع انصاری دهلی سنه ۱۳۱۰ بطبع گردید

نقش محمد رسول اللہ دان
محمد رسول اللہ
M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE4808

بسم الله الرحمن الرحیم

بدایت تعریف عدد نه

۱۰ ھ ۱۳

نه بلاشک افضل اعداد هست — ضرب هم تقسیم را بنیاد هست

بین که در اعداد ها فایق شده — نود و نه نام را لایق شده

چون نخست آن نه بدو و مسار گشت — گشت هجده هشت و یک باز گشت

پس سه شد ضرب بست و هفت بین — هفت و دو را نه تو بشمر بالیقین

باز نه را ضرب چون بر چار شد — وان سه شش و سه نه بلاتکرار شد

بار دیگر ضرب نه را کن به پنج — پنج شد با چار باهم نه به سنج

گشته با شش ضرب شد پنجاه و چار — چار و پنج ای یار نه شد بر شمار

ضرب نه با هفت شصت و سه بدان — سه به شش شد جفت نه شد بیگمان

نه بشد هفتاد و دو در هشت بار — دو بشد با هفت ضم نه گشت یار

نه به نه هشتاد و یک شد بیگمان — یک چو شد با هشت واصل نه بدان

نه چو باده یافت ضرب شد نود — صفر را بگذاشت نه گردید خود

وحدت و کثرت ازان پیدا شده — هر که دید این نکته را شیدا شده

باقیا زان نود و نه نام را — ساختم در نه رباعی انتما

هر که برخواند بصدق و اعتقاد — واصلش مقصد شود حاصل مراد

سبحه نه تار نه دلکش باقی

۱۰ ھ ۱۳

هو الله
هو المهیمن
الله رحمن رحیم هم ملکش دان
قدوس و سلام و مومن او
هم هست مهیمن و عزیز و جبار
متکبر و خالق است خلاق جهان
هو المومن
هو الخالق

وهاب نعم و نیز رزاق بگاه
فتاح و علیم و قابض هر کار است
باری و مصور است و هم غفار است
بر جمله جهان غالب و هم قهار است
هو الباری
هو القهار

هو الباسط
هم باسط و خافض است و رافع هم
هو المذل
هو اللطیف

بار العلیٰ است رحیم و کریم است حفیظ
مقیت حسیب است و جلیل است و حکیم
زان بعد خبیر است و علیم است و عظیم
یا هو الحفیظ

من بعد متین هم ولی دان و حمید
هم محصی و مبدی تو بخوان باز معید
هم محی و ممیت و حی و قیوم
الواجد و ماجد است و واحد و احد

هو الاحد
بارئ احد و صمد بگو قادر خوان
هم مقتدر و مقدم پس از دل دان
هو المقدم
هو المؤخر
بار نیست مؤخر و ز پس اول
هم آخر و ظاهر است هم باطن آن
هو الباطن

ہو الوالی
والی متعالی است و بر و تواب
منتقم و عفو و رؤف قریب
دان مالک ملک و ذو الجلال و الاکرام
پس مقسط و جامع و غنی و مغنی گشته خطاب
ہو الرؤف
ہو الغنی

هوالباقی

قطعہ تاریخ طبعزاد رای کشن لعل
مصرع تاریخ کشن لعل گفت
عمرہ باقی فصاحت مآب
۱۳۱۰ھ
بنیہ داماد باقی خوش خصال

الله

اولین الله اسم اعظم است — هم مقدم هم پناه عالم است
آخرش شصت و سه بارش بخوان — مقصدت حاصل شود اندر جهان
اوسط وردش ده و دو گفته اند — اصغرش سه بار از لب سفته اند
گر هزار از دل نمائی ورد این — بیگمان و شک شوی صاحب یقین
ورد صد بار ار کنی بعد نماز — در شود بر باطن تو کشف راز
حب نما با آر و از وی سه هزار — در فگن در بحر و کام دل بر آر

الرحمن

نام الرحمن که صاحب رحمت است — زو بدنیا و بعقبی رحمت است
دو صد و هم نود و هشتم بدان — بهر دفع یاس و نسیانش بخوان
سی و هفت اعداد وسط او شمار — هم صغیرش دو بدان ای هوشیار

الرحیم

الرحیم آن نیز رحمانیت است — رحم عامش عادت و خاصیت است

دو صد و پنجاه و هشتش دان کبیر — سی و سه و سطست و ششش شمر صغیر

پانصد بارش ز صدق دل بخوان — بر تو گردد خلق عالم مهربان

الملک

الملک آن بادشاه دو جهان — مالک و صاحب تصرف جاودان

ورد او را کن نود بار از زبان — با تسلّط ور دهد بر ملک آن

نه بود وسط و صغیرش یاد دار — در دو مت شاه را شصت و چهار

القدوس

هست القدوس نام پاک هم — گو منزه باشد از نقص و ستم

یک صد و هفتاد ورد او بدان — هفده و سطش صغیرش هشت دان

ورد او را ساز از دل یک هزار — ثبت بر نان پاره ها کن هفت بار

خور فرشته خو شوی یابی بناه — از عدو یابی سلامت هم براه

السلام

السلام آن کو سلامت آمده — فارغ از نقص و علالت آمده

یک صد و هم سی و یکبارش بخوان — بر سقیمان تا شود صحت از ان

گر نمائی ورد او را یک هزار — علم یابی نیز صحت بی شمار

چاردہ و سطست بھر دفع رنج | ہم صغیر او بدان ای یار پنج

المؤمن

ہست المؤمن کہ ایمان راست کرد | ایمنی بخشید و ہر چہ خواست کرد
یک صد و سی و ششش اکبر بگیر | نوزدہ و سطست و یک ار صغیر
بست و نہ ہم مید ہد از غم امان | از صد و دہ پنج مخفے شد عیان

المهیمن

المهیمن دان خبر گیر اے خلق | ہم محافظ ہم امین بینائے خلق
بر ضمائرہا وقوف از ورد او | ظاہر و باطن صفا یابد از و
یک صد و ست و چہل و پنج اعداد ان | نوزدہ و سط و صغیرش یک بدان
بست و یک بار ار نمائی ورد یار | ہم شیطانت نباشد زینہار

العزیز

العزیز آن غالب کون و مکان | پادشاہان را لقب شد بہر شان
ورد او دولت فزاید بے شمار | دان کبیرش نود ست و ہم چہار
سیزدہ و سطش صغیرش چار دان | از برائے کیمیا نود بہ خوان
در ہمہ خلق جہان دو الف بار | آخر شب ورد او سازند یار
می شود باران رحمت زان نزول | در جناب حق دعا گردد قبول
چہل و یک بار ار نمائی ورد آن | کے شوی محتاج دیگر در جہان

الجبار [۱۰]

هست الجبار آن قادر خبیر — صاحبِ دولت ازان گردد فقیر

بست و یکبارش دو دست کن بخوان — ایمنی یابی ز ظلمِ ظالمان

دو صد و شش دان تو اعدادش کبیر — بست و شش وسطت و هشت آمد صغیر

نقش خاتم گر کنی این نام را — شوکت افزاید شود هیبت فزا

المتکبر [۱۱]

نیز المتکبر اسمِ کبریاست — خاصه کاین دعوی بذاتِ او سزاست

وردِ او صد بار کن پیش از دخول — از زنت فرزند بر گردد حصول

ور کنی وردش تو در هر ابتدا — به شود هر کار حسبِ مدعا

بست و یک بارش بخوان ای باصواب — تا نباشی هیچگه خائف بخواب

شش صد و شصت و دو وردش بهر شان — چارده وسطش صغیرش پنج دان

الخالق [۱۲]

دان تو الخالق که شد خلقت ازو — ورد یک صد کن شود عاجز عدو

گر تو سازی ورد آن افزون دوام — خلق سازد حق فرشته لا کلام

او بسازد خدمتت روز و شبان — تا جزا ہم رخ شود روشن ازان

هفتصد و سی و یک اعدادش کبیر — وسط هفتاد و چهار و دو صغیر

الباری [۱۳]

نیز الباری بمعنی خالق است	از پی اولاد وردش صادق است
دو صد و هشت و سیزده وردش بدان	چارده وسط و صغیرش پنج دان
گر تو یکصد بار برخوانی مدام	در ریاض قدس باشی لاکلام
جسم تو در قبر نگداز خدا	هم کند فرزند در دنیا عطا

المصوّر [۱۴]

المصور صورت آرای جهان	نقشبند کائنات و کن فکان
سه صد و سی و شش اعدادش کبیر	سی و نه وسطش شمر ست و ان صغیر
گر عقیمی روزه دارد هفت یوم	بیست و یک بارش که افطار صوم
بر دمد بر آب و در نوشد ورا	نیک رو فرزند یابد از خدا
نیز ورد آن چو جاوید ان شود	مشکل هر کار زان آسان شود

الغفّار [۱۵]

جرم بخش خلق الغفار دان	با وی اغفرلی ذنوبی را بخوان
روز جمعه ورد او صد بار کن	بر امید مغفرت این کار کن
یک هزار و دو صد و هشتاد و یک	وسط یک صد بیست و نه بی ریب و شک
بست و یک دان اصغرش ای باصفا	فهم کن وَاللّٰهُ يُعْطِيْ مَنْ يَّشَآءُ
بعد ازین وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْم	آمده بنگر به قرآن کریم

القهّار [۱۶]

هر که یا قهار خواند بیشتر — حبِ دنیا در دلش نکند اثر
درمیانِ فرض و سنت وردِ او — گر کنے صد بار اے فرخنده خو
دشمنت مقهور باشد بیگمان — خاتمه بالخیر گردد هم ازان
سه صد و شش شد عدد او را کبیر — سی و شش وسطش بدان و نه صغیر

الوهّاب ۱۷

باز الوهّاب را در ورد سنج — دور می سازد ترا از فقر و رنج
در نماز چاشت برخوان هفت بار — تا که بے پروا شوے از روزگار
چار ده بشمار اسمِ او کبیر — پنج وسطش هست و هم پنجش صغیر

الرزّاق ۱۸

دان تو الرزاق را روزی رسان — وردِ او لازم بشد اندر مکان
اولش ده بار خوان در کنج راست — قبله رو در چار کنجش خوان بچاشت
روزی و نفع تو میگردد فزون — زان مکان افلاس میگردد برون
سه صد و هشتست اعدادش کبیر — سی و هشتش وسط و دو بشمر صغیر

الفتّاح ۱۹

باز نام پاکش الفتاح شد — هر که قفل کار را مفتاح شد
چار صد و هشتاد و نه عددش کبیر — وسط او پنجاه و هفت و سه صغیر
از پئے رفع حجاب از دل بخوان — هر سحر هشتاد بار اے نکته دان

العلیم ۲۰

العلیم آن کو بود دانای راز — ورد او صد بار کن بعد از نماز
کشف علم عالم الغیبت شود — آگهی ز اسرار لاریبت شود
در شب جمعه تو صد بارش ضرور — گر بخوانی معرفت یابی و فور
بهر کسب علم وردش بهتر است — یک صد و پنجاه عددش اکبر است
پانزده تعداد وسطش کن خیال — شش صغیرش دان تو ای نیکو خصال

القابض ۲۱

نیز القابض که اندر قبضه اش — قبض و بسط دهر باشد ملک وش
با حفیظش تا چهل روزش مدام — بر چهل لقمه نویس و خور تمام
جوع تو مسدود گردد زان اثر — وز عذاب قبر باشی بی خطر
گر سه بار از دل نمائی ورد او — فتح یابی حسب خاطر بر عدو
نه صد و سه هست اعدادش کبیر — نود و سه وسط دان هم ۳ صغیر

الباسط ۲۲

خوان تو ده بار اسم باسط هر سحر — دست بردار و بر رخ مال ای پسر
حاجت غیرت نباشد در معاش — میشود توسیع رزقت بی تلاش
در چهل بارش تو ورد افزا شوی — غیر حق از خلق بی پروا شوی
دان شمار اکبرش هفتاد و دو — وسط او نه خوان هم اصغر نه بگو

الخافض ۲۳

ہست خافض پست ساز دشمنان — بعد سہ صومش تو ای روشن روان

درمیان جلسہ خوان ہفتاد بار — فتح یابی بر عدوی نابکار

پانصد بارش بخوانی گر بجان — از غلو دشمنان یابی امان

یک ہزار و چار صد ہشتاد و یک — اکبر اعداد آن بی ریب و شک

یک صد و چہل و نہ آمد وسط او — پنج اعداد صغیر او بگو

الرافع ۲۴

ورد الرافع تو ای رفعت طلب — کن بہ نصف روز تا در نصف شب

باوضو صد بار ہر روزش بخوان — بیگمان باشی تونگر در جہان

بست بار ار میکنی وردش دوام — حاصلت گردد مراد دل تمام

سہ صد و پنجاہ و یک بشمر کبیر — بست و شش وسطش بدان و سہ صغیر

المعز ۲۵

المعز آن عزت افزای جہان — ورد او کن ای عزیز از صدق جان

در شب جمعہ دوشنبہ در عشا — خوان چہل بارش شود عزت فزا

یک صد و ہم ہفتدہ اکبر بخوان — وسط ہجدہ نہ صغیر آمد بدان

المذل ۲۶

خوان مذل ہفتاد و پنج ای ہوشیار — سجدہ ساز و گو کہ ای پروردگار

که مرا از شرِّ دشمن ده امان	خوفِ حاسد بس نماید بیگمان
اکبرش تا هفصد و هفتاد و هفت	پنج اصغر وسط او هفتاد و هفت

السمیع ۲۷

السمیع از ناطق و ساکت شنید	هر دعا و شد اجابت را امید
یک صد و هفتاد بار او را بخوان	هم بظرفِ چینی ز مشک و زعفران
بر نویس از روغنِ گل باز شو	ساز آن روغن بگوش کر فرو
روز پنجشنبه تو این اسم ای جوان	پانصد بعد از نمازِ چاشت خوان
همچنین گر میتوانی کن دوام	هر دعا مقبول گردد لا کلام
عدد وسطش هست سجده نکته دان	نه صغیرش دان اجابت را بخوان

البصیر ۲۸

البصیر ست آنکه بیند بی بصر	دارد از پنهانی و مخفی خبر
سه صد و دو بار او را ورد ساز	باش از امراضِ سقیمِ چشم باز
سی و دو وسط و صغیرش پنج دان	کن رمه را ورد شب کوری بران
درمیان فرض و سنت هر سحر	صد بجوی حق کند بر تو نظر
از عنایت ور بجوانی هفت بار	بعد عصرش از سفا جا غم بدا

الحکم ۲۹

الحکم را در شب جمعه بخوان	آن قدر افزون که بجو دشوار ان

معدنِ اسرارِ حق سازد ترا — ہم بطونت را کند روشن خدا

ہم بخوان ہشتاد بار اندر نماز — پنجگانہ شوے غنی و بے نیاز

شصت و ہشت اکبر بدان ای ہوشیار — چاردہ وسطست و پنج اصغر شمار

العدل ۳۰

اسم العدل از نویسے بر شمار — با قلم بر تبیکہ نانہا بیست بار

پس بجور خلقت مسخر می شود — در شب جمعہ نکو تر مے شود

وقت مغرب گر کنی بعد از نماز — یکہزار ورش و رواو ای وردساز

از ہمہ آفات ارضے و سما — بس نجاتت می دہد فضل خدا

وقت شب وردش بصدق جان بکن — واقف اسرار باشی بے سخن

یکصد و چارست اعدادش کبیر — چاردہ وسطست و پنج آمد صغیر

اللطیف ۳۱

نفع بخشِ خلق ز اسمائی شریف — نیست اسمی مثل اسم اللطیف

از پی اصلاح کارش از نیاز — غسل کن صد بار خوان بعد از نماز

دافع ناچاری و فقر و مرض — ہست وردش کن تو بر وقت عرض

یکصد ست و بست و نہ عددش کبیر — وسطا و ہشتاد و سہ دو دان صغیر

الخبیر ۳۲

الخبیر آن واقف کون و مکان — ہست بر روسے حالت ہر کس عیان

گر نماے ورد او را جاودان — مطلع باشے ز اسرار نہان

از فساد نفس موذی وارہے — یابے از نیک و بد خود آگہے

ہشت صد ہم دوازدہ عددش کبیر — وسط او ہشتاد و سہ وو دان صغیر

۳۳ الحلیم

الحلیم آن بردبار عفو ساز — در غضب ناید گہی آن بے نیاز

ہم نویس و ہم بشو آن اسم را — آب شوئین فشان بر کشتہا

می شود نشو و نما افزون ازان — با وضو ہر روز صد بارش بخوان

بر شمر ہشتاد و ہشت اورا کبیر — شانزدہ وسط و بدان ہفتش صغیر

۳۴ العظیم

العظیم اسمیست با جاہ و جلال — لازم التعظیم اے نیکو خصال

ہفت بار اورا بکن بر آب دم — نوش کن زان میرود درد شکم

ورد کن بہر حصول عز و شان — بیگمان باشے معز در جہان

یکہزار و بست و ان عددش کبیر — یک صد و دو وسط بشمر سہ صغیر

۳۵ الغفور

الغفور از غفر ماخوذ است آن — مغفر سر سپر تیغ جرم دان

بہر دفع تپ تو بر کاغذ نگار — بس بچسپان بر سر نان استوار

خوردن وی سے کند حاصل شفا — ہم سیاہی مے برد از دل ترا

رَبِّ اغْفِرْ لِی بہ سجدہ خوان ٣ بار | رفع وسواست کند پروردگار
گر تو خواہی راز دل مخفی شود | تا ٣ روز بش وردکن ای باخبر
بر سر ریگش بخوان ہفتاد بار | پس بچاہ انداز اسی نیکو شعار
یکہزار و دو صد و ہشتاد و شش | وردا و سازو بعالم باش خوش
وسط او دان یک صد و سی چہار | ہم صغیرش ہشت دان ای باوفا

الشکور ٣٦

الشکور آن فیض بخش شاکران | چہل و یک بارش بکن وردش بجان
دم بکن بر آب و نوش ای خوشخصال | دست تر زان آب کن بر رو بحال
ورد و شکوری رود از سی ضرر | تنگی دل را نماید نیز دور
پنج الفش خوانی ار ای ہوشمند | در قیامت رتبہ ات گردد بلند
پانصد و بستست اعدادش کبیر | وسط دان پنجاہ و ہشت آمد صغیر

العلی ٣٧

العلی آن عالی اعلی مقام | وردا و را گر کنی از دل دوام
ور بداری نقش او را نزد خویش | فقر بگذاری غنی گردی زبیش
در سفر ہستی چو در رنج و محن | باخوشی راجع شوی ہم در وطن
گر ورم داری بکن وردش ٣ بار | تا کہ یابی صحت از پروردگار
یکصد و دہ از کبیرش گفتہ اند | یازدہ وسط و دو صغیر سفتہ اند

الکبیر ۳۸

الکبیر از کبریا ما خود وان	ورد او بهرِ بزرگیها بخوان
نیز بر بیمار نه بارش بدم	میشود حاصل شفای ذی همم
بس کبیرش و صد و سی و دو	وسط بست و پنج و اصغر هفت گو

الحفیظ ۳۹

الحفیظ آن حافظِ کون و مکان	نهصد و نود ابا هشتش بدان
ورد او ای دوستان باید شنید	بهر حرق و غرق و سرق آمد مفید
نقش هم اش را تو بر بازو بدار	هم ز بیضه این یابی یاد دار
یک صد و هفت و سطش بالیقین	هشت اعداد و صغیرش برگزین

المقیت ۴۰

المقیت آن کو ترا بدهد مقیت	بهر تخفیض است ذکرش کن بوقت
ورد او کن بهر قوت یافتن	بر همه اشیا تسلّط ساختن
وز پیِ هر درد وردِ او بخوان	بس کبیرش پانصد و پنجاه دان
پنجه و پنج اوسط اصغر یک شمر	دم بکن بر کوزه و آبش بخور

الحسیب ۴۱

الحسیب آن مالکِ روزِ حساب	آنکه میداند همه سقم و صواب
از حسابت پاک دارد در جهان	کار بر هم خورده گردد خوش ازان

اگر بخوانی حسبی اللہ الحسیب / کار تو در ہفتہ بہ گردد عجیب

وردِ او ہشتاد باشد از کبیر / ای پسر وسط و صغیرش ہشت گیر

الجلیل ۴۲

الجلیل اسمیست با جاہ و جلال / وردِ او جاہت بہ بخشد لازوال

گر تو بنویسی ز مشک و زعفران / در خورے یا برکنے تعویذ آن

میشود توقیر تو زان بیشتر / نیز مے دارد ببین دیگر اثر

بر سر اسباب دہ بارش بخوان / امن از دزدے بیابد بیگمان

شد عدد ہفتاد و سہ اور اکبیر / وسط دہ برگیر و یک بشمر صغیر

الکریم ۴۳

الکریم آن کو کہ بخشش می کند / ہر کسی بر جود فیضش مستمند

وردِ او را کن بہ بستر رو بخواب / در جہان باشی ازان عزت مآب

ہم ملک از حکم حق سازد دعا / تا بزرگیہا شود حاصل ترا

چون علی اوراد او مادام داشت / کرم اللہ وجہہ زان کام داشت

دو صد و ہفتاد بشمارش کبیر / بست و ہفتش وسط و نہ آمد صغیر

الرقیب ۴۴

الرقیب آن کو ترا ناظر بود / بر فعالت غائب حاضر بود

وردِ این غفلت ز دل زائل کند / جمع خاطر ہم ازو حاصل شود

ورکنی دم بر سر اهل و عیال　　هفت بار از صدق ای خوشخصال
از سر دشمن نباشد هیچ باک　　در مصائب هم نباشی دردناک
سه صد و هم دوازده بارش بخوان　　بر شبورت تا شفا یابی ازان
سه صد است و دوازده وردِ کبیر　　سی و سه وسط است و شش بشمر صغیر

المجیب ۴۵

المجیب ایجاب سازد هر دعا　　آنکه می بخشد مراد و مدعا
گر کنی وردش دعا گردد قبول　　نقش گرداری شود هفت حصول
گر کسی را درد سر باشد سه بار　　ورد کن یابد شفا آن بیقرار
پنجه و پنج است اعدادش کبیر　　وسط او ده دان و یک بشمر صغیر

الواسع ۴۶

اسم الواسع که نامِ پاک هوست　　اهل دنیا را کشادِ رزق زوست
هر که سازد ورد او را بیشتر　　می شود هرگز نه محتاجِ دگر
عقربِ موذی اگر نیشی زند　　ور کسی هفتاد بارش دم کند
زهر او از یک نفس زائل شود　　هم قناعت زین عمل حاصل شود
یک صد است و سی و هفت او را کبیر　　وسط بست آمد و عدد شش دان صغیر

الحکیم ۴۷

الحکیم آن محکم هر کار هست　　حکمِ آن بر جا بی تکرار هست

وردِ او ہفتاد و ہشت آمد کبیر — پانزدہ و سصد و شش ہم صغیر
دانی از وردش تو مجہولات را — یابی از فیضش درست کارہا
گر نود بارش بخوانے در نماز — کار نا سازِ تو گردد جملہ ساز

الودود ۴۸

الودود آن دوستدارِ صالحان — وِردِ او از وے ہمہ اہلِ زمان
روز جمعہ وردِ او کن یک ہزار — دم بشیرینی کن آن را باربار
گر ترا فرزند باشد بد نہاد — در خورانش تا شود صاحب سداد
دشمنانت ہم خورند از وے اگر — دوستی سازند با ہم بیشتر
بست اعدادِ کبیرِ او بدان — دو صغیرش ہست اے الفت نشان

المجید ۴۹

المجید آن ماجد مجد عزیز — وردِ او سازد معزز با تمیز
سیر ودّ از وردِ پاکش لاکلام — گر برص باد فرنگ و ز جذام
روزہ ہم دارد بہر آغاز ماہ — وردِ در افطار سازد با نتباہ
پنجہ و ہفت ہست اعدادش کبیر — دوازدہ و سطش بدان و صغیر

الباعث

معنے باعث برانگیزندہ دان — کز وے بعثِ رسل شد در جہان
ہفت بارش خوانی ار بر خود دمے — مہربان سازد بہر کس آدمے

دست بر سینہ صد و یک بار گو	وقت خواب ای یار زندہ دل بشو
پانصد و ہفتاد و سہ عددش کبیر	شصت و دو و سطست و سہ آمد صغیر

الشہید ۵۱

الشہید آن شاہد اشیا بود	آن کہ حاضر بر تو و دانا بود
گر ترا فرزند باشد نابکار	دخت ہم نا صالح است و بد شعار
دست بر پیشانی شان ہر سحر	دار و سوے آسمان می کن نظر
بست و یک بار الشہید از دل بخوان	نیکبختے شان شود حاصل ازان
سہ صد و ست و نوزدہ عددش کبیر	ہم چہل و سطست وان چارش صغیر

الحق ۵۲

ہست الحق نام بے نام و نشان	حق بود او را عبادت بر جہان
گر ترا اسباب دزدی بر رفت	کن بچار ارکان کاغذ نام ثبت
در میان نہ نام آن اسباب را	بر نویس اے صاحب فہم و ذکا
بر کف دستش بداری نصف شب	رو بسوے چرخ ساز و کن طلب
میشود ہمدست از افضال حق	دزد را گردد ز ہیبت رنگ فق
یکصد و ہشت است اعدادش کبیر	وسط او ہجدہ صغیرش نہ بگیر

الوکیل ۵۳

باز بین تاثیر اسم الوکیل	کان پے روزی عالم شد کفیل

خوف آتش ہم برق و باد تند	گر دلت را مینماید سست و کند
ورد او بسیار کن یا بے امان	ہفت بارش یا بوقت عصر خوان
بہر عزّ و جاہ وردش کن بجان	وز پئے حفظِ بدن ہم خوف جان

القوی ۵۴

القوے ذو القوة مطلق بدان	قوتش بالذات میدان بیگمان
یک صد و بست و شانزدہ عددش کبیر	ہفتدہ وسطست و ہشت او را صغیر
کن گلولہ از خمیرہ یک ہزار	یا قوی بر خوان بروی ہوشیار
یک یک آن را دہ بخوردِ مرغہا	بر عدو غالب شو از فضلِ خدا

المتین ۵۵

المتین از بہر استحکامہاست	در متانت برترین نامہاست
کن رقم بر کاغذ اسم این منیر	طفل را نوشان کہ سازد ترک شیر
گر فطامِ او ترا منظور ہست	این مجرب از عمل مشہور ہست
گر بہ شیر دایہ نقصے شد پدید	ہمچنان کن تا شود شیرش مزید
اکبر اعداد او پانصد بدان	وسط او پنجاہ و پنج اصغر بخوان

الولی ۵۶

الولی آن والی ہر دو جہان	گر نمائے ورد پاک او ز جان
یابی از اسرارِ دل ہا آگہے	ہم ز رنج بدسگالان وارہے

ناخوشی گر از کسے طالع شود
این عمل کن خود بخود صالح شود

چہل و شش عدد کبیر او بدان
وسط ده بشمر صغیرش یک بخوان

الحمید

الحمید آن مستحق حمد ہا
گر کنے وردش تو از صدق و صفا

زان شود بر راز دل ہا آگہے
ہم ز فحش غیر ذلک وا رہے

ور دمی بر کاسہ آب الحمید
آن بنوشی آب می گردد مفید

شصت و دو باشد کبیرش ای عزیز
ہشت وسطش وان صغیرش ہشت نیز

المحصی

باز المحصی کہ آمد نام نیک
حاصل از وردش شود ہر کام نیک

در شب جمعہ ہزار و یک بخوان
از عذاب قبر در یابے امان

ور تو ده بارش کنی ہر روز ورد
حفظ حق گردد ترا ہموارہ گرد

یک صد و چہل است و ہشت او را کبیر
بست و دو وسطست و چار آمد صغیر

المبدی

مبدی آن کو ابتدائے خلق زوست
بہر حفظ حمل زن وردش نکوست

ز اعتقاد دل نود بارش بخوان
ہم باطراف شکم انگشت ران

زان نماند خوف اسقاط جنین
ہم تولد زود یابد از ہمین

پنجہ و شش را کبیر او شمر
یازده وسط و صغیرش دو نگر

المعید ۶۰

باز بین تاثیر اسم المعید
گر کسی یارت بود غائب بعید

ورد کن این نام را هفتاد بار
چار سو در کنج قصر ای هوشیار

عود با خود کن بگو همراه نام
اندرون هفته آید لا کلام

اکبر او یک صد و بست و چهار
شانزده و سطست و هفت صغر شمار

المحی ۶۱

دان تو محیے زنده دار عالمین
بهر دفع رنجها وردش گزین

کن وظیفه هفت بار آن نام پاک
از تردد ها مشو اندیشه ناک

بهر دفع درد هفت اندام ها
خوان صد و هفتش که دریابی شفا

شصت و هفت آمد کبیر ای ورد سنج
شانزده و سطش صغیرش هست پنج

با وضو صد بار خوان بعد از نماز
بر تو واضح میشود از غیب راز

در شب جمعه بسجده خوان بخواب
بر همه اسرار آگاهی بیاب

الممیت ۶۲

الممیت اسمیست تاثیرش نگر
نیستی بر نفس خود قادر اگر

دست را بر سینه نه ای رهزدان
تا روی در خواب وردش کن بجان

تابع فرمان شود نفس شریر
هفت بارش گر بخوانی ای خبیر

چار صد دان و نود عددش کبیر
چهل و نه وسطش چهار آمد صغیر

هم رقسم بر چار لقمه کن ورا ‌‌ ‌ ‌ تا چهل روزش بخور اندر غذا

بر تو جادو را نباشد دسترس ‌ ‌ ‌ ‌ انچه ما دیدیم بر گفتیم و بس

از عذاب قبر و جوعت نیست غم ‌ ‌ ‌ ‌ امن مے بخشد خدا ایت از کرم

الحی [۶۳]

دان که الحی زنده باشد خود بذات ‌ ‌ ‌ ‌ فارغ است از فوت و از بیم ممات

ورد او هر روز کن هفتاد بار ‌ ‌ ‌ ‌ بهر بیمارے دوا آسا شمار

طول عمر اهل دنیا مے کند ‌ ‌ ‌ ‌ دافع مرگ مفاجات مے کند

هست بس ورد کبیرش [illegible] ‌ ‌ ‌ ‌ ای پسر ورد صغیرش نه شمار

القیوم [۶۴]

هست القیوم قائم دائما ‌ ‌ ‌ ‌ زو قیام ارض باشد هم سما

چون فزون خوانی شود حاصل مراد ‌ ‌ ‌ ‌ دائما باشد دولت مسرور و شاد

در نگینے نقش کن این نام را ‌ ‌ ‌ ‌ تا بذکر نیک یابے کام را

یکصد و پنجاه و شش آمد کبیر ‌ ‌ ‌ ‌ بست و یک وسطست و سه باشد صغیر

الواجد [۶۵]

هست واجد آنکه یابنده بود ‌ ‌ ‌ ‌ آن بیابنده که پاینده بود

ورد او را بهر هر لقمه خوان ‌ ‌ ‌ ‌ نوش کن بے حد فوائد بخشد آن

دم بکن بر آب و آشامان بآن ‌ ‌ ‌ ‌ کم کنے تجنب او از دوستان

چاروہ بشمر کبیرای نکتہ سنج | وزدگر وسط و صغیر او ست پنج

الماجد ۶۶

ورد الماجد بکن از حد فزون | آن وقت رکز وی شوی از خود برون
برتو انوار خدا گردد عیان | ہم بزرگی یابے از خلق جہان
دم بکن دہ بار بر شربت ورا | دہ بھر بیمار تا یابد شفا
چہل و ہشت آمد کبیر او بدان | دوازدہ وسطش صغیرش سہ بخوان

الواحد ۶۷

باز الواحد بدان ای خوشخصال | منفرد بالذات بی مثل و ہمال
ورد او یک الف و ہم یکصد کنی | ہم خلوت راز دل بیرون کنی
گر فزون در ورد مستغرق شوی | فیض یابے فخر و قرب حق شوی
ور ترا فرزند باید یادگار | نقش او تعویذ کن باخود بدار
نوزدہ بارش تو در شربت بخوان | بہر انس او سط صغیرش یک بدان

الاحد ۶۸

الاحد ہم منفرد دان در اصول | پیشو د اطلاق او بر ذی عقول
واحد اندر شرکت اعداد ہست | این ز تکلیف حساب آزاد ہست
گر ورا نہ بار خوانے ورد سے | پیش ہر کس خورم و خوشدل شوے
بہر واحد صمد و یک بار خوان | گر گزد مارے کسی را ناگہان

دم بکن بر سوے کہ دریابد شفا — کاین مجرب آزمود استی زما

بهر تخلیص و تحسر و بهتر است — سیزده عدد کبیرش اظهر است

نیز اوسط اصغیرادان تو چار — الف برخوان با ملائک شود و چار

الصمد

الصمد باشد بمعنی تکیه گاه — پاک باشد ز اشتراک و اشتباه

نصف شب برخوان وردایا در سحر — یک صد و هم پانزده بار ای پسر

حال تو صادق بگردد و قال هم — ورگز قارت کسی کرد از ستم

تا توانی بیش از بیشش بخوان — بالیقین گردد خلاص تو ازان

بهر رفع جوع خوش برخوان تو یار — دان کبیرش یک صد و سی و چهار

اوسطش هفده صغیرش هشت دان — نیز وقت برسرے کار وان

القادر

اسم القادر که صاحب قدرت است — در جهان از وی ظهور شوکت است

ورد او وقت وضو کن ای جوان — چهل و یک بارش گه شستے بخوان

جمله دشواریت آسان مے شود — مقصدت حاصل فراوان می شود

سته صد و پنج است اعدادش کبیر — سی و پنجش وسط و هشت آمد صغیر

المقتدر

معنی المقتدر هم ظاهر است — اقتدار او بگیتی باهر است

دفع غفلت میشناید ورد او | هوشیاری میدهد ای نیک خو
وقت بیداری بخنست ای هوشیار | ورد او کن یکصد و هم بست بار
جمله کارت را رجوع حق کند | تا ز قید فکرها مطلق کند
هفصد و چهل و چهار اکبر شمار | سی و هشتش وسط و دو اصغر نگار

المقدم ۴۲

المقدم را بخوان وقت جهاد | چشم زحمت کے رسد ز اهل عناد
هر کسے کاین ورد را عادت کند | نفس او در امر حق طاعت کند
دم به شیرینی سکنے ده بار گر | عاشقت گردد خورنده بے شمر
یکصد و هشتاد و چارش دان کبیر | بست و دو وسطست و چارش دان صغیر

المؤخر ۴۳

المؤخر را تو یکصد بار خوان | تا نفر گردد از غیرت ازان
هم شود انجام کارت تو بخیر | ای برادر کے کشی منت ز غیر
گر بخوانی چهل و یک ای باخرد | نفس تو فرمان بر یزدان شود
هشت صد و چهل و یکش اکبر شمار | اوسطش هشتاد و پنج اصغر چهار

الاول ۴۴

هست الاول که سازد ابتدا | جمله اشیا را او خوب بے انتها
تا چهل روز ار نماسے ورد او | حق ترا فرزند بخشد نیک رو

در شب جمعہ چہل بار شش بخوان
مقصد دل میشود حاصل ازان

یازده بار شش اگر خوانے دوام
خلق تسخیر تو میگردد تمام

ہفت وسی صد و کبیرش گفتہ اند
اوسطش ده یک صغیرش گفتہ اند

الآخر ۷۵

ہست الآخر پس از فانے بقا
ذات او باقیست دائم لا فنا

ورد او در عمر آخر بیش کن
عاقبت بالخیر گردد بے سخن

ہرکہ دارد نقش او را نزد خویش
عزت و توقیر او سازند بیش

ہشت صد ہم یک کبیرش و شمار
از پئے حفظ دوام و ختم کار

اوسطش ہشتاد و یک دان ای پسر
نیز نہ باشد صغیرش با اثر

الظاہر ۷۶

ہست الظاہر ظہورش جا بجا
بین ظہور قدرت او برملا

از پئے اسرار پانصد بار خوان
نور چشم تو فزون گردد ازان

ورد او سازے بصدق دل اگر
زحمت باران نگردد بیشتر

گر بدیوارش نویسی ہر کجا
از خرابی باز مے ماند بجا

یکہزار و یکصد و شش ورد اوست
کہ نکو از بہر تغلیب عدوست

ہم ز بہر گم شده دارد اثر
ہم بہ بخشد قوت باه و کمر

یکصد و شش با شانزده اوسط بدان
نیز تعداد صغیرش ہفده خوان

الباطنُ ۷۷

هست الباطن نہان از کن فکان
کے پرد مرغ خرد بر لامکان

وردش آگہ از سرائر می کند
واقف رمز ضمائر میکند

ہم عزیز خلق سازد وردِ او
جملہ عالم مہربان باشد برو

شصت و دو بشمار اعدادِ کبیر
ہست و سطش ہشت و ہم ہشتش صغیر

الوالی ۷۸

ہست الوالی ولیِّ مومنان
مصلحِ کارِ ثواب و فعل شان

خانۂ خود یا مکانِ غیر را
گر تو مے خواہی سلامت ز اثما

آبخورہ پر کن از آب و بر آن
دم کن این اسم بہر جانب فشان

ور بخوانے بیش ازین تاثیر ہا
خوب پیدا شد پے تسخیر ہا

چہل و ہفت آمد کبیرے نیک خو
یازدہ وسطش صغیرش ہشت و دو

المتعالی ۷۹

معنی المتعالی برتر است
سو منزہ ہم ز جسم و جوہر است

در شب یکشنبہ بعد غسل خوان
روی خود را کن بسوئے آسمان

ہر دعا و مطلبے کن زان حصول
در جناب حق شود عرضت قبول

در میان حیض خواہند ار نساء
در امان مانند ز آفات و بلا

ہفصد و پنجاہ و یک باشد کبیر
وسط ہفتاد و شش و چارش صغیر

البرّ ۸۰

بر زبان گر نام البرّ میبری ‖ در نکوکاری بیابی برتری
هفت بار این را تو بر اطفال خوان ‖ تا جوان گردد بماند در امان
ور زنا کاری بخواند هفت بار ‖ می جهد از دام شیطان بر کنار
دو صد و دو اکبر او را بدان ‖ بست و دو وسط و صغیرش چار خوان

التوّاب ۸۱

ور دوا ر سازی تو التواب را ‖ توبه ات را رد نمی سازد خدا
سه صد و شش چاشت خوان بعد نماز ‖ با فراوان صدق و هم عجز و نیاز
حق ترا سازد عطا توبه نصوح ‖ نفس تابع گردد و هم شاد روح
چار صد هم نه کبیر او بدان ‖ چهل و نه وسطش صغیرش چار دان

المنتقم ۸۲

منتقم آن کو که گیرد انتقام ‖ نصف شب وردش نماز از بهر کام
تا سه جمعه هم تو این را خوش بخوان ‖ دشمنت مغلوب گردد بیگمان
هر که ورد سازد دوام این اسم را ‖ کی شود محتاج کس غیر از خدا
شش صد و سی اکبر او را اکبیر ‖ شصت و سه وسطت و نه باشد صغیر

العفوّ ۸۳

ورد العفو است واجب بر کسی ‖ آنکه را جرم و گنه باشد بسی

گر دوامش خواند و خواهد پناه — از عطا بخشد خدا او را گناه

یک صد و پنجاه و شش اکبر شمار — بست و یک وسطاسته اصغر یاد دار

الرؤف ۸۴

الرؤف آن مشتق از رافت بود — معنیٔ رافت همه رحمت بود

ورد گر مظلوم کرد این نام را — می شود از پنجهٔ ظالم رها

خواندنش زائل کند خوف و خطر — دو صد و هشتاد و هم هفت ای پسر

ور دو است هست وسطش سی و پنج — هم صغیرش هشت دان ای نکته سنج

مالک الملک ۸۵

مالک الملک آنکه ملک از ملک اوست — لوح قسمت تختهٔ مشق کلک اوست

عالمان گفتند گر این هر دو را — ورد سازد با طهارت با صفا

با جلال این نام اجلالش دهد — فقر سازد دور مستغنی کند

دو صدست و دوازده عدّش کبیر — بست و سه وسطست و پنج آمد صغیر

ذوالجلال والاکرام ۸۶

ذوالجلال آن حق که الاکرام هست — اعظم از هر نام ها این نام هست

دم بکن بر آب و ده بیمار را — تا که دریابد ز تاثیرش شفا

هم دل محزون شود مسرور ازو — از امام جعفر صادق شنو

یک هزار و نود و چارش کبیر — وسط بر صد سیزده پنجش صغیر

المقسط ۸۷

نام المقسط تو یک صد بار خوان — یابی از خوف و شر شیطان امان

هفتصد بارش چو ورد از دل کنی — مقصد خود را همه حاصل کنی

ورد کن در رنج و غم هفتاد بار — زان خوشی بخشد ترا پروردگار

دو صد و نه را کبیر او بدان — بست و نه وسطش صغیرش و بخوان

الجامع ۸۸

نام جامع بین که در روز جزا — جمع سازد بهر پرسش جمله را

غسل ساز و کن نظر بر آسمان — پس بوقت چاشتش ده بار خوان

عقد کن انگشتهای خوشخصال — از عقیدت بر رخ خود دست مال

اقربایت گر پریشان گشته اند — جمع باهم خود ز تاثیرش شوند

ورد او سازی اگر اے یار لک — باشی اندر خوی خصلت چون ملک

یک صد ست و چارده عددش کبیر — پانزده وسط ست و شش آمد صغیر

الغنی ۸۹

الغنی ماخوذ گشته از غنا — کو غنی سازنده باشد بنده را

هر که طامع هست کن وردش برو — دست بر عضوش بمال و کش فرو

تا ز طبعش دور گردد حرص و آز — باشد از تاثیر فیضش بے نیاز

خوان بروز پنجشنبه یک هزار — دولتت افزون بگردد بے شمار

یا بکن هفتاد بار این ورد را — دائماً تا باشدت برکت فزا
یک هزار و شصت بشمارش کبیر — یک صد و شش وسط و هفت آمد صغیر

المغنی ۹۰

نیز المغنی بدان ای نکته دان — ورد او ده جمعه کن کلفت بران
خوان ئے از هفتاد بار اندر جماع — بینی در امساک افزون انتفاع
یک هزار و یک صدش کبیر بگو — یک صد و ده وسط اصغر هست دو

المانع ۹۱

ورد المانع کن از صدق و صفا — گر زنت رنجیده باشد بے وفا
بست بارش قبل بستر باز گو — تا نباشد غیظ تو هر گز برو
یک صد و شصت و یکش آمد کبیر — هفتده وسط است و هشتش ان صغیر

الضار ۹۲

ورد کن الضار ای والا مقام — در مقامت نیست گر حاصل قیام
در شب جمعه تو سه صد بار خوان — میشوی ثابت باستقلال زان
قرب حق بیشک ترا حاصل شود — هم بکمال ظاهری کامل شود
یک هزار و یک کبیر او بگو — یک صد و یک وسط اصغر هست دو

النافع ۹۳

ورد النافع بهر آغاز کار — کن که انجامش بگردد استوار

ورتو در کشتی بسازی وردِ خویش　　زحمتِ طوفان نیاید هیچ پیش
گر تو در ماهِ رجب خوانی وِرا　　می شوی واقف ز اسرارِ خدا
دو صد و یک را بسیرِ او پذیر　　بست و یک سطست و سہ لیکن صغیر

النّور ۹۴

نام النور ار بخوانی هر زمان　　روشنی دل شود افزون ازان
سورهٔ نور ار بخوانی هفت بار　　در شب جمعه تو برخوان هوشیار
ورد اسمش یک هزار و یک بکن　　می شود روشن ضمیرت بے سخن
دو صد و پنجاه و شش اکبر شما　　سی و یک سطست و اصغر هست جا

الهادی ۹۵

وردِ الهادی نمای نیک عقل　　معرفت بخشد زواید از تو جهل
رو بسوی آسمان کن زابتهال　　دست بردار و بروی خود بمال
بر تو سرِ معرفت ظاهر شود　　هم دلت از راز حق ماهر شود
بست اعدادِ کبیرِ او بگو　　گوش کن سط و صغیرش هست دو

البدیع ۹۶

البدیع آن مبدعِ هر شئے بود　　جمله شئے را تازگی از وے بود
ورد او یک الف تا سہ الف دان　　یا بدیع السماوات والارض خوان
یا بطورِ مشتهر لفظِ بدیع　　کن اضافت بر سموات ای سمیع

ہم سمٰوٰتش معترف بایدے	تاکہ والارضش بلطفی شاید ے
خوش بود بہر صلاحِ کارہا	نفع می بخشد ہمیشہ بارہا
رو بسوے قبلہ کن و رو دش بخواں	فائدہ انچہ خدا خواہد بیاب
ہست ہشتاد و ششش اعدادش کبیر	چاردہ وسطش بدان پنجش صغیر

الباقی ۹۷

ہست الباقی بقایش از ازل	تا ابد پاینده ماند بے خلل
در شبِ آدینہ صد بارش بخواں	یا پشنبہ بہر ضعف دشمنان
طول عمر از وے شود حاصل تمام	ہر بنا را پائداری دوام
یک صد و ست سیزدہ عدد ش کبیر	چاردہ وسطست و پنج اوصغیر

الوارث ۹۸

ہست الوارث ظہور افزای خلق	اوست ہم وارث پس افنای خلق
ہر کہ بر وقتِ طلوعِ آفتاب	خواندش صد بار نار و بیخ و تاب
دائما زو امن یابد بر دوام	کار او اصلاح بپذیرد تمام
ہفتصد و ہفت اکبرست ای نکتہ سنج	وسط او ہفتاد و ہفت اصغر چہ پنج

الرشید ۹۹

الرشید اسمیکہ پر تاثیر ہست	کار تو گر خارج از تدبیر ہست
از نماز شام تا ہنگام خواب	یک ہزارش خوان کہ گردی کامیاب

در بهر کارت شود انجام نیک | با دوامت میشود ایام نیک
پانصدست و چاردہ عددش کبیر | پنج و پنجاہ وسط و یک آمد صغیر

الصّبوْر

الصبور آن را تو چون اللہ ران | پس ہو الاول ہو الآخر بخوان
مے نماید بُرد بارے تا مدام | درگہِ عفوِ گناہِ خاص و عام
در دل شب سی و سہ بارش بخوان | بند میگردد زبانِ دشمنان
گر ترا رنج و مصیبت باشدے | ور ترا درد و مشقت باشدے
میشود زان جملہ اطمینان ترا | مشکلِ دنیا شود آسان ترا
دو صد و ست و نود و ہشتش کبیر | سی و ہفت اوسط بدان و یک صغیر

سوای این از جنات الخلود

الحیّ

دان کہ الحی زندہ باشد خود بذات | فارغ است از فوت و ز بیم ممات
طول عمر اہل دنیا می کند | دافع مرگ مفاجاتے شود
دستہا بردار و دہ بارش بخوان | باز بر رو دست بر مال ای جوان
یا چہل بارش تو از دل ورد سا | باش بے پروا ہمہ با کس نیاز

القیّوم

ہست القیوم قائم دائما | زو قیام ارض باشد ہم سما

تا سہ روز ای نیک نیت روزہ دار ۔ روز چارم ورد کن ہفتاد بار

پانصد بارش ز صدق دل بخوان ۔ فتح بر دشمن بیابی و امان

بر نگینے نقش کن این نام را

تا بذکر نیک یابے کام را

توشۂ عقبی و جنات الخلود ۔ ہر دو دیدم پس نوشتم انچہ بود

گر غلط باشد مکن بر من عتاب ۔ یا قیا واللہ اعلم بالصواب

تاثیرات اسماے نود و نہ نام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد ذات خاص کبریا ۔ ورد کن اسماء پاک مصطفے

بر محمد چار صد بار ار درود ۔ بر فرستی خود غنی گردی بزود

نام احمد را تو یک صد بار خوان ۔ بر تو گردد خلق عالم مہربان

نام حامد ورد گر شد دائمت ۔ می شوے محمود روز عاقبت

ذکر محمود از چہل بارت بود ۔ ہر سحر دولت ہمی یارت بود

گر کنے دہ بار قاسم را تو یاد ۔ دائما علمت شود بیشک زیاد

ہفت بار عاقب بخوان با صد درود ۔ کہ مرادت ہست حاصل ای ودود

ماح و داع ہمیخوان با درود ۔ ہم سطیعت خلق گردد ہم حسود

ورد تو دائم میکنے ورد منیر ۔ باشی از فضل نبی روشن ضمیر

یا دار خوانی ہمیشہ ای حبیب　　یا بے از گنج ہدایت با نصیب
در وظیفہ سازی ار اسم بشیر　　از بشارت با شوی بیشک خبیر
قائم ار ہر روز وردجان شود　　قوتِ دل قوتِ ایمان شود
خوانے ار ہر روز صد بار الرسول　　کے بحتا جان توان یابی شمول
ورد کن اسم نبی را یک ہزار　　تا بر اسرار نبی گردی دوچار
گر کنے بسیار ذکر منتہے　　کار تو در انتہا یابد سبھے
یا خلیل ار دہ کرت گوئی اذان　　وقت عصر از خواب بد یابی امان
گر ولی را ورد سازے یک ہزار　　میدہد قرب تجلی کردگار
گوش کن خاصیت اسم حمید　　نیک خو گردی ز وردش ای سعید
رہ روان کردند گر یا و نصیر　　طے بآسانے شود راہِ خطیر
نیز بے گر ورد سازی نصف شب　　مقصدِ خود را بیابی بے طلب
گر کہ یا طلاب را خوانی سہ بار　　بر لباس نو شود منت دوچار
ذکر مزمل فراوان گر کنے　　شاہ مکہ گردی ز فضلِ حق غنے
ذکر مدثر عجب شد لطف خیز　　کز جوارت می کند شیطان گریز
یا حبیب آنکس کہ خواند یک ہزار　　می شود محبوب عالم آشکار
یا کلیم ار خوانی صد بار ای جوان　　دائما عالم بہا سے در جہان
بہر توفیق عبادت ای پسر　　مصطفے صد بار بر می خوان ز بر

هم بخوان صد بار نام مرتضیٰ — وقت عصر و باش بی غم از بلا
در وظیفه خوانی ار مختار را — شامل حالت شود فضل خدا
نصف شب یک الف فاتح را بخوان — رحمت باری شود نازل از آن
صبح صادق کن مصدق را تو یاد — می شود مقصود حاصل هم مراد
خوانی ار حجت تو صد بار ای حبیب — شد مرادت ظاهر و باطن نصیب
شصت و سه بار ار بیان خوانی ترا — بالیقین گردد فزون ذهن و ذکا
حافظ ار صد بار گوئی دائما — میشوی مسرور از عشق خدا
وقت مسواک ار کنی ورد شهید — طیب الفم می شوی دندان سفید
اسم عادل دائما صد بار خوان — خلق عالم بر تو گردد مهربان
دائما هر روز کن ورد حلیم — در جهان باشی بخوبی بی سهیم
نور را بر خوان تو وقت شب ضرور — خوف خواب از تو شود بی شبهه دور
اسم ذی القوه تو صد بارش بخوان — المتین را هم باو منضم بدان
گر که صد بارش بخوانی اینچنین — مقصد دل را بیابی بالیقین
ورد برهان یازده بار ار کنی — در جهان بس جمع مال و زر کنی
گر همیشه خوانی اسم المطیع — گردد این ذکر تو غفران را شفیع
ذاکر ار صد بار خوانی ای جوان — باشی از نسیان همیشه در امان
بست و یک بار الامین ار ورد شا — شو معزز از مذلت باش با

درمهِ روزه تو الواعظ بخوان طاعتت مقبول گردد بیگمان

اسم صاحب کن تو بر بیمار دم تا ز فیض او شفا یابد بدم

خوانی ار هر روز ناطق را سه بار کے کند شمشیر بران بر تو کار

ہم تو یک صد بار خوان صادق ضرور تا شود از فیض او آسیب دور

گر کنی ده بار وردِ المسکین نور چشم افزون شود ای وربین

اسم المدنی بخوانی گر ہزار گردد از ملسوع دفعِ زہر مار

دفع گردد درد زخم از الیتیم دم بکن نه بار بر خوان اے فہیم

گرد می چہل بار بر کلب عقور باز ماند از نباح واز تو دور

گر حریص را کنی بر آب دم ده کرت از وے رود درد شکم

در تہامے ہست یائے نسبتی زان بشد از نفع او را این تہی

ہاشمی را خوان دو صد بار ای عزیز در جہان باشی عزیز با تمیز

ہم قریشی را تو یک صد بار خوان صاحبِ شوکت شوی اندر جہان

بر تہامے کن حجازے را قیاس ناید اندر ورد اے نیکو اساس

شغل اسم امی ار شاغل کند طرفه ذوقے زان اثر حاصل کند

ور عزیزی را تو برخوانے دوام دائما باشے عزیزِ خاص وعام

گر بگیرے بیشتر نام رحیم رحمت افزاید بتو رب کریم

اسم پاکِ الرؤف مہربان ورد کن دشمن ازان یک الف خوان

ورد کن یا دائم الجود ای حبیب / یک صدش تا دولتت گردد نصیب

ورد الفتاح کن ای ورد ساز / تا شود باب توسع بر تو باز

چهل و یک بار اسم عالم ورد کن / شو علیم علم غیبی بی سخن

ظاهر را گر کنی وردت مدام / پاک طینت می شود زان فیض عام

گر بگوئی یا شفیع المذنبین / میکنی بر کثرت اجرش یقین

هم مبلّغ را تو برخوان با درود / هر زمان ده بار خوش باش ای ودود

شافع الامت بخوان با صد صلات / از غم عقبی ترا باشد نجات

ورد دائم سازی ار اسم شکور / در جهان ز اهل دول باشی ضرور

قطعهٔ تاریخ

ختم چو شد اشعار خواص اسم والای محمد / صلی الله علیه وسلم هم آل و ابنای محمد

تاریخ اسمای مبارک از تو پرسد گر دیندار / باقی فانی از سر دین گو تاثیر اسمای محمد

قصیدهٔ بحر فیض

محمد احمد و حامد همش محمود و قاسم دان / هم عاقب ماح و داع منیر نذیر هاد خوان

بشیر و قائم مطلق رسول هم نبی حق / قمر زان منتهی شد شق خلیل است و ولی ایمان

حمید و هم نصیر و هم بشیر و طلاب پندارش / که مزمل مدثر هم حبیب خالص یزدان

کلیم و مصطفی و مرتضی مختار بشمارش / همش فاتح مصدق برگزین هم حجت ایمان

بیان و حافظ است و هم شهید و عادل اسم او / حلیم و نور نامش هم یٰسین نیز دارد هم برهان

مطیع و ذاکرست و هم امین و واعظ و صاحب تو ناطق گوی و هم صادق مکین و مدنی ز ایقان

یتیم و هم غریب و هم حریص او را لقب گشته تهامی هاشمی قرشی حجازی امّی عرفان

عزیز و هم رحیم و هم رؤفش خوان حج اوش هم همش فتّاح و عالم نیز ظاهر اسم او باشان

شفیع و هم مبلغ شافعش گفتند در گیتی خطاب و شکور آمد میان عالم امکان

نمودم تا کنون ثبت از کتاب توشهٔ عقبی از اینجا بی تسلسل میکنم اظهار نام آن

باقی از کنز العرش

سراج و خاتم و حاشر رشید و اول و آخر مهد هم باطن و ظاهر قریب قربت رحمن

بگو طٰه و یٰس ایجوان حمٓ و طسٓم حسیب و طیب و اولیٰ نذیر خلق و مهدی ان

حق است و مقتصد هم مجتبیٰ و مؤمن و ناصر محلّل هم محرّم هم منیب حضرت سبحان

نزاری مکّی و مصرے مذکر سابق و آمر مطهر سید و منصور امام جمله انس و جان

همش بشر حکیم و ابطحی ناحے و متوسط منقی یار و شفاف و خطیب خطبهٔ فرقان

باقی از دلائل خیرات

هم او مخصوص ما شد بالشرف هم صاحب سلطان که او خود قائد الغر المحجل شد بهر میدان

هم او صاحب شفاعت شد هم او صاحب قدم گشته هم او شد صاحب معراج و سیف و تاج والاشان

همش صاحب لواء الشمر هم او را صاحب مغفر هم او صاحب قضیب است و همش صاحب ردا ابر خوان

هم او صاحب علامت هم فضیلت هم وسیله شد هم او را صاحب خاتم و درجات الرفیعه خوان

هم او را صاحب فرح و براق و برق وش گوی هم او صاحب ازار آمد و سعد الخلق ای جانان

بگو صاحب مقام عالی محمود و محمد الله
بدان عز العرب علم الهدی علم الیقین ایقان

مصحح بهر حسنات و دلیل از بهر خیر است
هم او مفتاح رحمت هم علم آمد پی ایمان

شفیق و قاف و واصل هم مقدم مکتفی فاضل
مبشر بر و متوکل نصیح و ناسخ ادیان

کریم المخرج و هم کاشف الکربات و عین العز
تو بشنو رافع الرتب و خلیل حضرت رحمن

ابو القاسم ابو الطاهر ابراهیم ابو الطیب
قوی ناموس عفو بشری غیاث و غوث و غیثش خوان

مهیمن شاف و قاید منذر و جبار هم شاهد
شفیع صالح و مصلح فصیح و صاحب البرهان

مطاع و هم کریم و صدق دعوی گوئیش هم هم
مقدس هم کفیل جمله عالم خوانمش هر آن

صفی الله نجی الله کلیم الله و حزب الله
بلا شک آیت الله و مکان است آن شه اکوان

قسم فرموده حق در سوره طارق بنام او
که نجم ثاقبش فرمود با اجلال بی پایان

اجید و مقنف و معلوم اجید و جامع مطلق
وصول و منجی و محیی شهیر و هم مبشر دان

متوکل متقی ذو حرمت و ذو الفضل و عزت
رسول الرحمة اکلیل و حفی و کامل دوران

نبی الرحمة و قیم نبی التوبه عبد الله
رسول الراحت و رحمت مکرم برتر انسان

رسول و الملاحم مستقیم بر صراط دین
مقیل جمله عثرات و مقیم سنت ایمان

امام المتقین است و امام المرسلین اسمش
صحیح ذات اسلام اذن خیر نام نیکش دان

صفوح و متقی با قدام الصادق عن الزاله
مطهر دان جنابش عروة الوثقی هم او راخوان

وجیه و سید الکونین مشهود و مبین فی الش
وکیل و بالغ و موصول و مفتاح و مفصل دان

خطیب الامم روح القدس آن عین النعیم آمد
چه روح القسط و روح الحق صراط الله به نامان

اجیر و نعمت الله نیز نیف الله و ذکر الله — هم او مفتاح جنت شد کلید و ضمه رضوان
به رسل و انبیا خاتم پئے خلق خدا حاکم — کرامت را بفزوای قیامت هست روا حسان

باقی از حبیب الیسر

همش داعی الی الله گوئی قتال و حبیب الله — قثم صاحب هراده هم مزکی معدن فیضان
بولد آدم او سید هم او ذو الحوض مورود است — ضحوک و هم مشفع طه حمیا ماذ ماذای جان

باقی از جنات الخلود

سما و الشمس و التین قاین و عبد است نام او — محیا محتوی فارقلیطا طاب طابش خوان
هم اشش خواه نیل ساوجی بلواح المکتوب — که این نه اسم اندر غیر تازی کرده شد اعلان

باقی اسما و القاب توصیفیه از کتب معتبره

همش شمس الضحی بدر الدجی صدر العلا خوانند — هم او را قاب قوسین است و او ادنی ز تب شایان
صبیح الوجه مرآت صفا مرآت ذات حق — شفیع المذنبین هم رحمة للعالمینش دان
هم او شد برزخ اعظم هم او شد برزخ اکبر — مفیض العالمین کان مظهر فیض است و هم احسان
مکمل هم کریم الاکرمین و راکب الاجمال — که عین العالم است و عین مقصود و همه امکان
هم او نون و القلم هم صاحب خلق عظیم آمد — هم او شد صاحب لولاک و سلطان عظیم الشان
امام القبلتین جد الحسین و الحسن او شد — هم اسم پاک و نور من الله هست در قرآن
حدیثش از خلق الله نوری گر بفهم آری — کتاب آفرینش ابتدائی ذات او عنوان
و من یطع الرسول قد اطاع الله گر خوانی — شود واضح که هست اینگونه حکمش واجب الاذعان

عروج شان معراج ورا از من چه میپرسی — براقش رفت بالاتر زکیوان بلکه از امکان

درآن خلوتگهِ تنزیه اورا کو ردیف آمد — چو او در لامکان شد گشته جبریل امین دربان

برفت از مسجدِ اقصیٰ بشد احمد احد آنجا — چه دریا بیم حالش ما که بیشک قطره شد عمّان

خدا را ظل نمیباشد چو او گردید ظل الله — نه هرگز بر زمین افتاد ظلِ آن شهِ شاهان

بمیلادِ محمد گشت محمد آذر آزر — که منشق گشته در میلاد او ایوان نوشروان

مسلم را چه حد باشد باین سلطان هر مسلم — کجا بر کعبهٔ حق فخر یابد کعبهٔ نجران

کجا یارا که بنویسم صفات لایق ذاتش — چو خود را احمد بیمیم گفت آن عارف عرفان

تو ای باقی دهانِ خود بشو از زمزم وانگه — بتسلیمات و صلوٰتش نما یک زمزمه زالقان

اصحاب کبار

برای جسمِ دینِ او چو عنصر گشته چار ارکان — ابوبکر و عمر خطاب و حیدر حضرتِ عثمان

اسمای اجداد اخیار

محمد ابنِ عبد الله و عبد المطلب بالش — که باشد ابن هاشم اوست بن عبد المناف ای جان

زبس باشد قصی بن کلاب ابن مره پس — بود کعب و لوی و غالب و فهر ابن مالک و ان

بود ابن نضر ابن کنانه بن خزیمه کو — بود بن مدرکه کو پور الیاس است در اعیان

دگر باشد مضر ابن نزار او بن معد آنگه — چنانکه نسبت و یک گردد شمار جمله تا عدنان

اسمای اولاد احرار

بناتش فاطمه زینب رقیه ام کلثوم اند — بنینش قاسم و طاهر چو ابراهیم سه اخوان

اسامی ازواج اطہار

خدیجہ عائشہ ہم ام سلمہ حفصہ ازواجش | دگر سودہ دگر ام حبیبہ بنت بوسفیان
ازان پس زینب استی بنت جحش عاریہ انگہ | صفیہ ہمچو میمونہ شد این ہا جملہ از نسوان
ولی نہ زوج را بشمردہ بونصر معلم کو | نوشتہ یک نصابی را برای خوانان صبیان
دگر نہ نسبت و یک باشند ازواج و سیر ایش | کہ باقی ماندہ نہ تن جملہ ام المؤمنین ایشان

اسامی ائمہ ابرار

علیؑ ہست و حسنؑ انگہ حسینؑ و زینؑ عبادش | سپس باقرؑ چو صادقؑ موسیؑ کاظم رضاؑ میدان
تقیؑ و ہم نقیؑ و عسکریؑ و مہدیؑ ہادی | کہ باشد منتظر موعود قایم در ہمہ اکوان
دہ و دو برج آن شمس رسالت آل اطہارش | ہمین اثنا عشر باشد ائمہ ساطع البرہان

اسامی پیغمبران کہ در قرآن مجید است در ترجیع

پی آل تو آمد از جنان سیب و بہ و رمان | تو مہمان خدا بودی سلیمان سور را مہمان
مآل امت یا صد ہزاران معصیت جنت | ولی از خوردن گندم برون شد آدم از رضوان
تو در علم لطون بی درس تدریس جہان کردی | کہ ادریس است اندر مکتب تو طفل ابجد خوان
چسان با پایۂ معراج او ہمسر توان گشتن | فقط بر طور سینا شد عروج موسی عمران
ز بہر امتانت بحر رحمت جوش خواہد زد | ز بہر امت نوح است گر طغیانے طوفان
گر ابراہیم بہر امتحان ذبح پسر کردہ | تو جان فاطمہؓ را بہر امت ساختی قربان
تو ہستی جامع اخلاق حسنیٰ مجمع خوبی | کہ از یک خلق صبر ایوب گشتہ شہرۂ دوران

تو شمس العارفینی حسن تو شد مظهر عالم | گر از بهر زلیخا بود حسن یوسف کنعان

هر آن کآب دیانت یافت کی پروای او دارد | چه می نازد خضر بر لطف آب چشمهٔ حیوان

ترا دادند علم ما یکون و جملهٔ ما کان | چه باشد فخر یک حکمت اگر شد لقمهٔ لقمان

ز تو شد آفرینش آفریده آفرین بادت | دمی از لوط و از دون گشت و بهم ناحیهٔ مان

تو مهر شرق اسمعیل مصباح الظلم هستی | ز اسحاق اند گو هفتاد الف اختر نبی تابان

تو ابر رحمتی بر فرق خلق انداختی سایه | اگر الیاس تا هفسال گشته مانع باران

تو گشتی از صبای شرق نصرت یاب در خندق | نگشته از دبور غرب قوم هود سرگردان

عجب نبود گر از سنگی عیان شد ناقهٔ صالح | تو از پشت شتر ایجاد کردی شاخهٔ ریان

ظهورت از سمک شد تا سماک ای مظهر قدرت | ولی شد یونس و ذوالنون ز بطن سمک پنهان

ترا بر لب تبسم دائم از خلق عظیمت شد | شعیب آمد ز غم گریان و یعقوب از الم نالان

خلیفه کرد موسی گرچه هارون را بقوم خود | تو هم کردی خلیفه مر علی رض را از ره احسان

بفرمودیش منی انت کهارون من موسیٰ | حدیث منزلت باشد بسی با رفعت و باشان

تو کردی مردگان را زنده از تاثیر لحن خود | اگر داود کرده زندگان را مرده از الحان

عجب است اغوثت قم باذنی گفته جان بخشا | مسیحا قم باذن الله گفت احیا نمود از آن

عزیر و ابل و ذوالکفل و یحیی الیسع یوشع | شمویل انبیا این انبیایت تابع فرمان

ملک صد سبل روزانه که از حکم خدا می زد | بگشته بر طرف از رحمت تو زحمت شیطان

قصیده بحر فیض است این به باب کعبه گو بیت | بنامت صورت سبع معلق گشته آویزان

حسام آسا لسانم چون نگردد قاطع اعدا — تعجب نیست گر بخشی مرا ہم رتبۂ حسان
عجب نبود خطابم ثانی کعب زہیر آید — پذیرا گر نمائی این کلام باقیؔ نادان
سلام من ہمیشہ باد بر حجاب درگاہت — ہمان درگہ کہ روح القدس او را آمدہ دربان

قطعۂ تاریخ از باقی

عجب این نظم منتظم شد بذکر اسمائی شاہ اسرا — کہ سہل گر دیدہ بی تلاش از برای اوراد اہل تقویٰ
چو سال التصنیف این قصیدۂ خرد تجسس نمود از دل — سروش غیبی بگوش باقیؔ قصیدۂ مجتبیٰ فیض گفتا

۱۳ ھ ۱۰

تمام شد

خاتمہ

چو کردم نظم این مجموعۂ دین — پئے تصدیق و تصحیحش بہ آئین
نخستین پیش عبد الحق بہ بردم — خوش این سرمایۂ خود را سپردم
چو دید آن شمس علما با فضیلت — ز بائے بسملہ تا تائے تمت
بگفت این بود کار اہل اسلام — ز قسمت یافتہ از تو سرانجام
مرا شد ناگوار این ستایش — زدم پاسخ ز بہر آزمایش
کہ مولانا چرا تعریف کردے — نہ گفتی سقم و این توصیف کردے
ز تو امید اصلاحم بسے بود — مرا زین مدح بیشک حیرت افزود
بگفتا ما بسے اطفالہا را — دہانیدیم یاد اسمائے حسنیٰ
مگر اکثر غلط خوانے نمودند — تہ و بالا زنا دانی نمودند

تو اندر رشتۂ موزون کشیدی
ثنا مشمر ثواب افزون کشیدی

کنون اندیشۂ اغلاط شد دور
ازین ترتیب ما گشتیم مسرور

زپس فرمود الف لام علیؓ را
بسانِ دیگرِ اسما ورو منما

کہ از بہر تیز است این الف لام
ہمہ باقی خوش است ای نیک فرجام

خدایت در جہان باقی بدارد
بفخر و عز و شان باقی بدارد

دگر سید علی شوستری را
کہ زو ناز است علم و شاعری را

پئے اصلاح در دادم چو بر دید
تمامی حرف حرفش را بسنجید

بعالم از دل خود مہربان است
چہ گویم من ز تقریظش عیان است

تقریظ عربی من تصنیف مولانا سید علی شوستری المتخلص بہ طوبی

للہ درک یا باقی الاعاجیب
نظمت اسمائہ الحسنی بترتیب

طوبی لمن واظب الاسماء یذکرھا
لجلب نفعٍ وتبعیدٍ وتقریب

فیجلب النفع فی الدارین ذاکرھا
بحسن نظمٍ وتعدادٍ وترکیب

ویبعد الآفۃ الدھماء قارئھا
علی ادکارٍ وتفریدٍ وتجویب

ویقرب الخیر والاصلاح تالیھا
بخیل قصدٍ وتعزیرٍ وتحبیب

ومن غدا طيبًا فی الدهر مولده ۔۔۔ يسعى لتصديقها من غير تكذيب

وكل ما جاءنا خير الانام به ۔۔۔ فهو الملقّى بتبجيل وتاديب

فيا جبال اوّبی والطير ملتفظ ۔۔۔ من يثربی اتی من غير تثريب

انكان داود تاويب الجبال له ۔۔۔ فی ذكره الله ترجيعًا بتطريب

فكل من صدّق المختار سيّدنا ۔۔۔ فمثل داود ذو ذكر وتعويب

فليس شیء بدا الا يسبّحه ۔۔۔ بحمده وهو ترغيبٌ بترغيب

والشغل بالذكر من اسنى المقاصد بل ۔۔۔ للعابدين كمالٌ فی التجاريب

من نوّر الله فی الدنيا بصيرته ۔۔۔ يهديه للصدق لا حرمی الاكاذيب

ومن يرد للهدى يقضی له ابدًا ۔۔۔ يشرح له الصدر اسلامًا بترحيب

من غير ما هادی للخير يوصله ۔۔۔ فقول انت لا تهدی كتاديب

وليس يخفى على الذاكی مقاصدنا ۔۔۔ بحسن خلق بتذهيب وتهذيب

طوبى لمن ذاكرًا يمسی بسجدته ۔۔۔ لربه بين تعظيمٍ وتتريب

ويذكر الله فی اوقات خلوته ۔۔۔ بالخفض والرفع فی همسٍ وتخبيب

قد ونكو درةٌ فی الفضل نادرةٌ ۔۔۔ يتيمة الدهر لا لابن الثعاليب

لا واحدٍ من هنود الدكن منفرد ۔۔۔ غير المعان وصديقٍ للمراجيب

ونحن يا معشر الاسلام عن لنا ۔۔۔ تحسينه فی تضاعيف التراكيب

درت عليه شآبيب النوال له ۔۔۔ من مُبدأ الفيض فی اوفی الاساكيب

ایضاً تقریظ فارسی از جناب ممدوح

ز من صد بارک الله باد بر باقی و تصنیفش
که غیر از وصف مطری نیارد کرد توصیفش

کنوز معرفت را و رموز اهل عرفان را
چنان تعریف کرد آخر که نتوان کرد تعریفش

ز هند و این رموز اهل اسلام ای عجب زیبا
که این برد فرمل را نیارم کرد تغویفش

ز روی اعتقاد استی اگر پیچ به توصیفش
ز صرف اعتماد استی اگر به بتوفیفش

منظم کرده این اسمای حسنی را بدان حسنا
که حسن لم یزل مقرون بود در ضمن تلفیفش

هزاران آفرین بر خاطر روشن ضمیری کو
بود شفافی نور ذکا در سطر تشفیفش

چنان شفاف کز بیرون تعین بینی درونش را
مشاهد پیش ارباب نظر باشد تجاویفش

نفاق هست این یا سلام و نفاقش کی توان گویا
که دعوی تجارب هست و راسما ترصیفش

ببو اسحق صابی می‌توانم داد تفضیلش
که من هستم شریف و می‌توانم داد تشریفش

ز مدح احمدی هر حرف او حقی همین دارد
که عاجز از بیان استی زبان با وصف تظریفش

بهشتی بود بیتی بجنت در جزا او را
بدنیا آنکه بر باید خداوند از تکالیفش

چو بلبل چهچهے دارد ولی از ذکر تعریفش
چو ور دستش لطیف بود ولی از ورد تلطیفش

قبول الله قبولی می‌وزد از قبلهٔ حاجت
باخبار از اراونفش و راشعار از احنیفش

برای خوشه چینان ریخته از خرمن فضلش
هزاران حفنه احصادش هزاران حفنه تقطیفش

و درین یک مختصر دارد مطولها تطول زان
که نحو حق نماید منصرف از فعل تصریفش

ثوابش را بهر لفظی هزاران در فخر تحسین
نیارد کرد احصایش لو عشری ز تضعیفش

جزایش را دهد طوبیٰ خدا ضعف مرام او
که عاجز آید از احصا ملائک در تضاعیفش

شکریه این تقریظ منجانب راجه گردهاری پرشاد محبوب نواز ونت بهادر المتخلص به باقی مصنف این مجموعه

سلامت باد ذات حضرت طوبیٰ که تعظیمش
بباقی لازم آمد زانکه شد مخرش ز تعلیمش

هر آنکس جاگزین گردیده زیر سایهٔ طوبیٰ
همیشه در امان باید شمرد از دوزخ و بیمش

بهر دو صورت آمد واجب الاعزاز اسم او
زهی نامیکه سید نیمش و باشد علی نیمش

چنان مشهر که خم گردیده بر سطح زمین بیجا
که گردون می‌نماید با خضوع و عجز تسلیمش

ندیدم مثل او شستر نژادی فارسی دانی
که کرده نظم تازی تازگی حاصل ز تنظیمش

بجمع فاضلان افضل به بزم کاملان اکمل
که مستحکم نباشد کاخ علم از فیض ترمیمش

دو چار کس نشد در شش جهت هر که نظیر او
یگانه می‌شمارد در فضائل هفت اقلیمش

رقاع و ثلث و توقیع و محقق زد رقم آنسان
که گشته نسخ خط ابن مقله هم ز ترقیمش

نه جاهل عاقل فاضل شد از فیضان درس او
که با قل قابل کامل شد از تلقین و تفهیمش

مربع می‌نشیند هر که اندر صدر علم و فن
مثلث می‌نشاند علم او هنگام تعلیمش

معین ارتقاے هندسه گشته چو اقلیدس
نموده صورت تربیع را تخمیس تسهیمش

حدیث صادق کذب منجم می‌شود مانع
دگر نه نیست مشکل گفتن احکام تنجیمش

ندیده دیدهٔ عالم ندیدش در ادب سنجی | مقامات حریری هست بر تحریر و ترسیمش
حکم گردید در بحث علوم اهل علم اکثر | که فیصل صد قضایا شد بیک تخصیص و تعمیمش
بعلم و فضل شد ترجیح او بر جاحظ و فرّا | بنظم شعر بر صابی و سحبان گشته تقدیمش
سه نورا نموده بدر کامل از ضیا بخشی | گه اصلاح و ترتیب سخن تکمیل و تتمیمش
معائب دور همچون اشک شد از دیدهٔ صاوش | تعارض را بزو صد لعن واجب از دهن میمش
باستادیٔ او بوده مقر مختار ملک ما | بشاگردی او آمد مکرم کرده تکریمش
وقار الامرا اعزازش اگر سازد سزا باشد | جهانی بیکند با صدق دل توقیر و تفخیمش
نظام او را تقرب داده از قدر و کرم بخشی | بماند سایبان بر خلق ظل چتر و دیهیمش
وگرنه اندرین عصر که شائع انگریزی شد | کسی علمش نمی‌پرسید چون پارینه تقویمش
بنحوی خوش نموده صرف اوقات شریف خود | که حرمت محترم گردیده از احرام و تحریمش
بلا شک گنج قارون است علم شایگان او | نباشد فخرها از بیشیٔ مال و زر و سیمش
بزیر سایهٔ دامان کوه حضرت مولا | گزیده جا چه پاک از فتنهٔ بدخواه و ترخیمش
برفتند از دکن آسوده بازاد دعا خواهی | مسافرهای اعجام و عرب ز انعام و تنعیمش

دلش باقی نه تنها جمع اسرار جناب آمد
که یابد نقطهٔ موهوم هم قسمت ز تقسیمش

تمت

خاتمہ

ببین کلام بلیغ باقی سوزون تمام گشت ۱۳۱۲

نظم الباقی اسماء الحسنے بنظام رائق انیق واسنی جائزہ رب الکونین جزاء صالح عمله فی الدارین واهتم بطبعه لیبلغ نفعه لکل عامل بخیر العمل وصل علی بنیین والا اسماء الله عزوجل ۵ فلا زال فی عیشة راضیة ٭ وعیش هنی مع العافیة ٭

تاریخ طبع این کتاب از کلام بلاغت نظام میرزا ابوالقاسم خان محتشم سلمہ اللہ تعالی

از کلام باقی بالغ نظر
منظہر الطاف و اخلاق جلے

نظم اسمار الٰہی طبع شد
شادمان گردید روح ہر دلے

گفت تاریخ تماش محتشم
صبح روشن مایہ روشن دلے ۱۳۱۲

تاریخ دیگر طبعزاد ثانی لطف وکرم میرزا ابوالحسن خان محترم حفظہ اللہ تعالی

باقی صافی درون فرخ سیر
ہست گو باعون باری متصل

دربیان ورد اسمائے خدا
نظم کردہ مثنوی مستقل

طبع فرمودہ برای فیض عام
گشت بافضل الٰہی مشتمل

محترم تاریخ اتمامش بگفت
چاپ شد خیر الکلام اہل دل ۱۳۱۲

قطعہ تاریخ از نتیجہ طبع وقاد منشی محمد کفایت اللہ صاحب برق منصرم مطبع ناصری دہلی

نظم اسمائے خدائے لم یزل
چون مرتب ساخت وقت با صفا

روئے بدلم کردہ بہر سال برق
گفت واللہ خوشدلان را کیمیا ۱۳۱۲
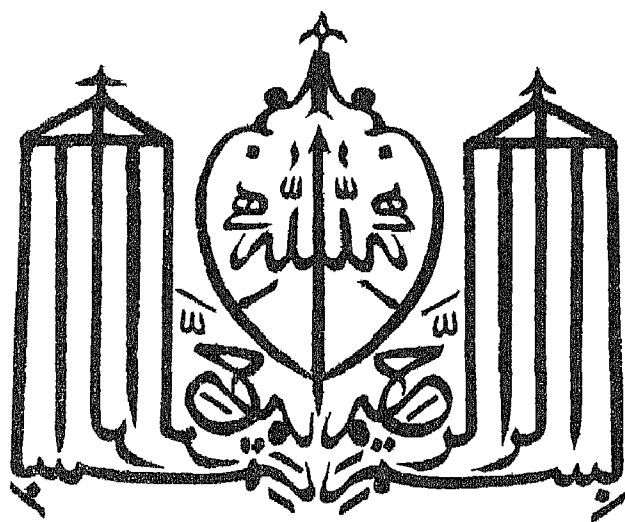
ہفت بند اسماے سرور کائنات علیہ افضل الصلوات والتسلیمات

رحمت للعالمینی یا رسول ہم شفیع المذنبینی یا رسول

یا کریم الوالدینت گفتہ اند زان کریم الاکرمینی یا رسول

نام تو بود ست مرآۃ الصفا بیگمان عین الیقینی یا رسول

بہر دین گشتی امام قبلتین ہم امام المتقینی یا رسول

پیش آدم بُد وجودت در ازل گو کہ ختم المرسلینی یا رسول

ہم نبی التوبہ عبد اللہ توئی نیز شمس العارفینی یا رسول

اول مخلوق او لاے ہمہ آفرینش آفرینی یا رسول

جامع اخلاق حسنے بودہ جد حسنے و حسینی یا رسول

ہست القابِ تو مصباح الظلم
ہم بشیر ہم مبینی یا رسول

در شبِ معراج بر عرش برین
می سزد کرسی نشینی یا رسول

نام تو نور من اللہ روشن است
نیز عند المجلینی یا رسول

باقیؔ مدحت سرائے خویش را
حامیٔ دنیا و دینے یا رسول

بر روانت صد درود و صد سلام
ہم بر آلِ پاک و اصحاب کرام

مطلعِ بدر الدجائے یا نبیؐ
مشرقِ شمس الضحائے یا نبیؐ

علم الایمانے و علم الیقین
عالم و علم الہدائے یا نبیؐ

ہم حبیبے ہم مجابے و مطیع
مرتضائے مجتبائی یا نبیؐ

صاحب فرج و شفاعت ہم تقی
صاحب التاج و لوائی یا نبیؐ

ہم صبیح الوجہے و مرآتِ ذات
نیز مرآت الصفائے یا نبیؐ

ہم تو ہستی صاحب نون و قلم
یاؔ و سینی طاؔ و حائے یا نبیؐ

مقتصد ہم سوسنی و ہم منیب
شمس والتین و سمائے یا نبیؐ

ہم مفیض العالمینی ہم شفیع
شافع روز جزائے یا نبیؐ

گشتہ بر عرش تا کرسی نشین
شاہ لولاکے لمائے یا نبیؐ

بر روانت صد درود و صد سلام
ہم بر آل پاک و اصحابؓ کرام

یا محمدؐ اول و آخر توئے
یا محمدؐ باطن و ظاہر توئے

واصل و فاضل محلل بودہٖ
ہم نازل مقتفف و آمر توئے

صادق سابق مذکر نام تست
ہم مصدق ناطق و ذاکر توئے

نیز طلاب و مطہر اسم تست
طاب طیب و طیّب طاہر توئے

ہم حلیمے ہم حبیبے ہم حسیب
ہم حمیدی حامد و حاشر توئے

ہم نذیر و ہم منذر نور نیز
ہم نصیر ناصح و ناصر توئے

کنیت گشتہ ابو طیب ترا
ہم ابوالقاسم ابوطاہر توئے

بر روانت صد درود و صد سلام
ہم بر آلِ پاک و اصحابِ کرام

گفتہ اندر حجت ایمان ترا
ہم لقب شد صاحبِ برہان ترا

عین عالم بودہٖ زان خواندہ اند
عین مقصود و ہمہ امکان ترا

ہم سراج و نور کردند ت لقب
نجم ثاقب اسم شد رخشان ترا

ہم تو ہستی صاحب و صاحب قدم
خواندہ عالم صاحب السلطان ترا

مصلح و صالح توئی زان گفته اند	ای تکمّل کامل دوران ترا
روح قدسی روح قسط و روح حق	این همه القاب شد شایان ترا
هم خطیبے هم خطیب کل اُمم	شد خطاب خطبهٔ قرآن ترا

بر روانت صد درود و صد سلام
هم بر آلِ پاک و اصحابِ کرام

عروة الوثقیٰ ذو قوت توئی	بالغ ذو الفضل و عزت توئی
هم شهید و عادلی و هم عزیز	منتقی معلوم ذو حرمت توئی
هم رحیمی هم بشیری هم رؤف	ذو مکان جوادِ با همت توئی
هم قریشے هم تهامی هاشمے	هم غریبِ جادهٔ غربت توئی
هم حجازی هم ترازی هم یتیم	مصری سکّیٔ با سکنت توئی
هم بیان و منتهے و حافظے	هم مقیم السنّت و ملّت توئی
عاقب و ماحِ و داعِ هم خلیل	هم قریب منزلِ قربت توئی
هم ولی و هم مکین و هم شکور	صاحبِ درجاتِ با رفعت توئی
هم مزمّل هم مدثر نام تست	اُمّیِ محمود با فطرت توئی
هم توئی مخصوص بالمجد و شرف	در جهان مخصوص بالعزت توئی

بر روانت صد درود و صد سلام
ہم بر آلِ پاک و اصحاب کرام

مرحبا اے مصطفیٰ با وقار
احمد مختار صاحب اختیار

ہم کریم المخرجی عز العرب
ہم منقی ہستی و شفاف بار

صاحب سیفی و صاحب مغفری
ہم توئی صاحب ردا صاحب ازار

ہم توئی صاحب فضیلت در جہان
ہم توئی صاحب وسیلہ روزگار

صاحب معراجی و صاحب براق
صاحب خاتم توئے والا تبار

ہم مقام ستے عالی محمود را
صاحبی اے رحمت پروردگار

ہم صفی اللہ نجی اللہ توئی
ہم کلیم اللہ کلیم کردگار

ہدیۃ اللہ نیز حزب اللہ توئی
ہم صراط ہم معالی اقتدار

ہم تو اکلیلی و کیلی و مقیل
ہم کفیلی ہم دلیل خیر کار

نعمت اللہ نیز ذکر اللہ توئی
نیز سیف اللہ مثل ذوالفقار

ہم رسولِ ذو الملاحم بودہ
ہم رسول الراحت عظمت شعار

بر روانت صد درود و صد سلام
ہم بر آلِ پاک و اصحاب کرام

السلام ای مفخر آدم السلام | برزخ اکبر و اعظم السلام

ناصح دین هادی شرع متین | مستقیم راه محکم السلام

فاتح و فتاح و مفتاح جهان | ای محرم وی مکرم السلام

هم شهید و هم مبشر بودهٔ | محیی و مقفی مفخم السلام

یثرب و موصول منجی نام تست | ای مقدس وی مقدم السلام

ایزد پاکت بصد عز و شرف | بر رسولان کرده خاتم السلام

رونق ایمان و اسلام جهان | از تو گردیده مسلم السلام

نیستم باقی بجالت چون بلال | هندو خال تو هستم السلام

هفت بند نعت حسنه بی عدیل
۱۰-۱۲
سال صفت در نوشتم السلام

بر روانت صد درود و صد سلام | هم بر آل پاک و اصحاب کرام

تاریخ وفات سرور کائنات حضرت محمد مصطفی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات از کلام باقی

عقیدت نهاد راجه محبوب نواز ونت گردهاری پرشاد بهادر

جهان تیره شد از سحاب خفا
بروحش که خوش باد گشت جفت
ز قطع و بریدش چو دیدم حساب
شده بیگمان ضائع آن فکر مفت

بر دیده مهر نبوت نهفت
ز دین رفته جان دین ز دنیا برفت
ازان یازده سال رحلت شگفت
ز باقی خرد سال فوت شریف

هزاران درود هزاران سلام
کسی پیش ازین سال فوتش بسفت
نمودم چو تحقیق ده شد یقین
محمد جدا شد ز اصحاب گفت
۹۲ باقی برآمد ۱۰۲
۱۰

نظم باقی مشعر تولید مبارک جناب سرور کائنات علیه و آله افضل الصلوات و التسلیمات

بست و پنجم الف و اربع صد بدان — پیش تخلیق زمین و آسمان
هم بهشت و دوزخ و لوح و قلم — عرش و هم کرسی همه بُد در عدم
در حجاب قدرت حق بُد نهان — بعد ازان شد این همه کون و مکان
سنه هزار و بست و یک تاریخ دان — از سنه اسکندری اندر جهان
رفته بُد سی سال از اصحاب فیل — زین تولد بهر امت شد کفیل
هفت الف نه مائه و چار ماه — هفت یوم از فوت آدم بود واه
اختلاف قول هست اندر بیان — لیک بعد دولت نوشیروان
کان مه پیغمبری رخشان شده — زینت دین رونق ایمان شده

ایضاً از باقی تاریخ سنه عیسوی تولید حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم

ز حکم پاک ربانی محمد — گرفته شکل انسانی محمد
بشد بر حسب لولاک لما خلق — میان عالم فانی محمد
بمانده در حجاب قدرت حق — هزاران سال پنهانی محمد
بلاشک رحمة للعالمین است — ازان افضال رحمانی محمد
خدا را با خدا پیوست آخر — جدا شد از خدا وانی محمد
ازین رو احمد بے میم گردید — به تحقیقات عرفانی محمد
ز وحدت آمده در بزم کثرت — احد را زان بشد ثانی محمد
ولے بے سایه بُد جسمش پری بود — ز تکثیفات جسمانی محمد
تولد بر زمین گشت و ز معراج — فلک را ساخت نورانی محمد
همه ملک جهان را ساخت روشن — فروغ شمع یزدانی محمد
نموده تیرگی کفر را دور — ازان انوار سبحانی محمد
مسیحی سال تولید شریفش — بگو نور سلیمانی محمد
۵۷۹

غلطنامہ رباعیات بابرکات

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۷	بالتسلط	تاالتسلط
۱۶	۴	سی وشش	سی وشش
۲۲	۱	نماید	نماند
۲۷	۱۰		
۳۱	۷	بروے	برواے
۳۶	۶	چشم زحمت	چشم زخمت
۴۲	۷	در رونو	در روز
۵۲	۱۱	یار	بار
۵۳	۱۶	مفصل	مفضل
۵۴	۱	نیف اللہ	سیف اللہ
۵۴	۴	صاحب ہراوہ	صاحب براوہ
۵۵	۵		
۵۵	۹	بحران	بحران
۵۸	۵	عجب	عجیب
۵۸	۱۳	ناگوار	ناگوارا

غلطنامہ ہفت بند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸	۱۴	بروبدہ	چوگردیدہ
۹	۸	ہفت الف نہ ماتہ	ہفت الف نہ ماتہ
۹	۱۶	حسانی	جسمانی

تمام شد